



گفت و گو

سقوط شاه از نگاه کارگزاران محمدرضا شاه

گفت و گو با عزت الله سخابی

توضیح دهید؟ آنها مکانیزم سقوط شاه را چگونه می بینند؟ چنان که قرآن نیز روی مکانیزم و چگونگی سقوط تأکید دارد.

کبرخی برداشت های مادر زمان شاه خیلی درست نبوده است. دکتر عالیخانی، وزیر اقتصاد شاه به نظر من یک انسان ملی و وطن دوست بود و دکتر سیف معتقد است از نیروهای پان ایرانیست بود. دکتر یگانه که در زمان شاه مدتی رئیس سازمان برنامه، مدتی رئیس بانک مرکزی و مدتی وزیر دارایی بود، در خاطرات خود از عالیخانی تعریف می کند. عالیخانی درستن قرار داد هاسمی می کرد روی منافع ملی ایران تأکید کند. برای نمونه امریکایی ها رسماً گفته بودند که برای ایران ذوب آهن مناسب نیست و نیاز نداریم و باید روی کشاورزی کار کرد، ولی شاه می خواست ما ذوب آهن داشته باشیم که مادر صنعتی شدن است. در این راستا آلمانی ها و دیگران، ایران را بازی دادند، از این رو شاه متوجه اتحاد شوروی شد. یگانه می گوید سفیر امریکا بوبرده بود که ایران و شوروی می خواهند قراردادی درباره ذوب آهن ببندند. سفیر امریکا از من که وزیر دارایی بودم وقت ملاقات خواست. از آنجا که به دکتر عالیخانی ارادت داشتم با او مشورت کردم. عالیخانی به وی گفته بود پس از امضای قرارداد با شوروی به او وقت ملاقات بده. من هم همین کار را کردم. وقتی سفیر امریکا به من گفت شما ذوب آهن نمی خواهید، گفتیم دیگر کار تمام شده و قرارداد بستیم و نمی توانیم به هم بزنیم. یگانه به نکته ای دیگر اشاره می کند: «نزد شاه رفتم او به من گفت من که به این مردم حیاتی نکردم، روستایی ها را از من دار کردم، من بساینها چه کردم که همه با من دشمن شدند؟! یگانه افزود که شاه تقریباً گریه کرد. یگانه همیشه به شاه وفادار بود و اکنون نیز وفادار مانده است. یک شب آقای عالیخانی با صدای امریکا صحبت و به خاطرات خودش اشاره کرد؛ او نیز به شدت از خود رأیی و استبداد شاه گله داشت.

نکته دیگر این که آقای همایون کاتوزیان در کتاب «تضاد دولت و ملت» خود، از خاطرات ارتشبد جم و طوفانیان نقل می کند: هر دوی اینها از استبداد

شد. به نظر می رسد طرح حقوق بشر کار تر روی این پدیده سوار شد تا یک چپ و راست طبیعی در جامعه به وجود آید و زمینه اش هم با وسوسه های ساواک در زندان پیدا شد. برخی نوشته اند شاه آن قدر کمونیست ها را بزرگ کرد تا از امریکایی ها آخرین سلاح ها و هواپیماهای نظامی مدرن را دریافت کند و خطر اصلی یعنی مذهبی ها را درک نکرد. شما ۶۰ سال تجربه سیاسی دارید و در متن این جریان ها بوده اید اگر امکان دارد آنچه از کارگزاران شاه به خاطر دارید برای خوانندگان چشم انداز ایران



طوفانیان می گوید چون همه چیز به شخص شاه مربوط و منوط می شد، وقتی شاه رفت طبیعی بود که همه چیز فروپاشی شود، یعنی این قدر این نظام و رژیم به شخص شاه وابسته بود که طبیعی بود وقتی شاه رفت نظام فروریزد

پس از پیروزی انقلاب، کارگزاران شاه خاطرات خود را نوشته و علت های سقوط نظام شاهنشاهی را بررسی کردند. مانعی خواهیم چیزی به آن خاطرات بیفزاییم، بلکه بر آنیم تا از زبان کارگزاران خود او علل سقوط شاه را بررسی کنیم. برای نمونه اردشیر زاهدی سقوط شاه را دخالت خارجی دانسته و می گوید حقایق را به شاه نمی گفتیم، یا شاه می گوید پدیده ای به نام اسلام انقلابی به وجود آمده بود که از او ضد کمونیست تر بود و ناتوبه این نتیجه رسیده بود که زمان او به سر آمده است. ارتشبد جم در خاطرات خود ناله سر می دهد که این نامه ای در ارتش نداشتیم و همه چیز به شاه ختم می شد. ارتشی ها از این که با مردم رویارو شوند پرهیز داشتند، اما شاه می خواست آنها را به این کار مجبور کند. یا گفته می شود که شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد دست به طبقه سازی های خود ساخته زد، ولی از حمایت آنها نیز مایوس شد و همه راه ها را بست؛ راه کتاب خواندن، روزنامه خواندن و در نتیجه به طور طبیعی راه مساجد باز شد که در نهایت به انقلاب ختم شد. یا توسعه سیاسی، هماهنگ با توسعه اقتصادی نبود. بسر انجام کار مملکت به جایی رسید که روحانیت، بازار، دانشگاہیان، سرمایه داری وابسته، تحصیلکرده های ملی و حتی تحصیلکرده های دوره شاه همه دست به دست هم دادند و چون فضایی برای او نبود ایران را ترک کرد و از آنجا که همه چیز وابسته به او بود رژیم سقوط کرد. عضدی، سربازجوی ساواک در سال ۵۵ درین زندانیان گفته بود از این به بعد خواندن هر کتابی حتی تضاد مانو آزاد است، اما اسلحه نباشد.

در پی بازداشت وحید افراخته، از طریق خوشه ای از ۳ هزار تک نویسی انجام شد و مادر زندان منتظر بودیم که اینها دستگیر شده و به زندان بیفتند، ولی بازداشت نشدند. ساواک به این نتیجه رسیده بود که تا کی تحصیلکرده ها را به زندان بیاورد و شکنجه دهد تا درون زندان به یک کادر چریکی و عنصری خطرناک تر تبدیل شوند. اینجا بود که ساواک به عنوان یک ارگان وابسته از تداوم خشونت مایوس

استفاد ۱۳۸۸ و فروردین ۱۳۷۹

شماره ۵

شاه و این که همه امور به او اختصم می‌نشود می‌نایندند. ارتشبد چم می‌گفت شاه حتی در مرخصی یک افسر هم دخالت می‌کرد من که رئیس ستاد ارتش بودم اختیاری نداشتم. طوقاتیان نیز می‌گوید چون همه چیز به شخص شاه مربوط و منوط می‌شد، وقتی شاه رفت طبیعی بود که همه چیز فروپاشی شود، یعنی این قدر این نظام ورزیم به شخص شاه وابسته بود که طبیعی بود وقتی شاه رفت نظام فروریزد. اعوان و انصار درجه یک شاه به غرور و استبداد آری شاه اقرار و اذعان می‌کنند. شاه پس از سال ۱۳۴۲ که قیام ملی را سرکوب کرد، دچار غروری شد که سیاست‌های او توانست این خطر را از سرش رد کند تا این که بهر شد اقتصادی و توسعه برسد، به طوری که بین سال‌های ۵۱ تا ۴۴ هـ. ش. صنعت در ایران ۱۶ درصد بود که کم نیست. البته وقتی از یک عدد پایین شروع کنیم ۱۶ درصد چندان نیست، اگر نقش صنعت در تولید ملی ایران ۵۰ درصد باشد ۱۶ درصد حجم زیادی را نشان نمی‌دهد.

همین ۵۲ خانوادگی که به نام بورژوازی کمپرادور سهام صنعتی شان مصادره شد خیلی عظیم شده و صاحب برنده بودند. گروه صنعتی بهشهر، خیامی و رضایی ها هر یک بانک مستقلی برای خود داشتند. غرور شاه و عدم احتیاطش نه تنها به مخالفان، بلکه به اعوان و انصارش موجب شد در سال ۱۳۵۷ که قیام عمومی آغاز شد (این که چرا قیام شروع شد بحث مستقلی می‌طلبد)، نیروهای وابسته به شاه حمایت درست و حسابی از شاه نکردند. ارتشبد نصیری در سال ۱۳۵۶ برکنار و زندانی شد. روز ۲۲ بهمن وقتی می‌خواست فرار کند مردم او را دستگیر کردند و به مدرسه رفاه آوردند.

چشمید آموزگار که نخست وزیر شد، نصیری و هویدا و بسیاری از اعوان و انصار شاه به زندان افتادند و به ظاهر اصلاحاتی انجام شد، ولی دیگر کار از کار گذشته بود. مردم به شخص شاه آن قدر بدبین شده بودند که به این اصلاحات جزئی اعتنایی نداشتند. حتی شاه در پاییز ۱۳۵۷ پس از ۱۷ شهریور به سراغ دکتر صدیقی وزیر کشور مصدق می‌رود و از او خواهش می‌کند که نخست وزیری را بر عهده بگیرد. او به شاه می‌گوید اجازه دهید با مهندس بازرگان و دکتر سبحانی صحبت کنم اگر آنها حاضر به همکاری باشند من هم می‌پذیرم. اما بازرگان و سبحانی نمی‌پذیرند و او هم از شاه معذرت خواهی می‌کند. کار به جایی می‌کشد که شاه به سوی ملیون باز می‌گردد. شاه نفرتش را نسبت به مصدق حفظ کرد، ولی حداقل نسبت به همکاران مصدق آن نفرت را نداشت. وقتی دکتر صدیقی حاضر نشد نخست وزیری را بپذیرد به سراغ شاپور بختیار می‌رود و او هم می‌پذیرد.

البته بدون مشورت با دکتر سبحانی و آقای داریوش فروهر.

قبله، درست است. اعوان و انصار شاه مانند ارتشبد چم، ارتشبد طوقاتیان و دکتر عالیخانی، این دیدگاه را نسبت به شاه داشتند. خود من یکی از مخالفان جدی شاه بودم و او را تصادف اصلی می‌دانستم. همه کارهای او را با سوءظن و خیانت می‌دیدم. شاه یک بار از حیوان نمودی ای به نام بز نام برد که چون ریشه مراتع را درمی‌آورد باید از مراتع خارج شود. در زندان عادل آباد شیراز تحلیلیم این بود که طویف و عشایر فقیر و روستایی‌ها به بز بسیار وابسته بودند، چرا که بز هم پشم، هم پوست و هم گوشت دارد. چادرهای خود را با پشم بز درست می‌کنند و موجب استقلال روستایی‌ها از دولت و حکومت می‌شوند. تحلیل می‌کردم که شاه می‌خواهد طبقات روستایی‌های



فقیر را نیز به خود وابسته کند. منصور روحانی وزیر آب و برق، طرح قطب‌های آب و خاک را ارائه داده بود تا دام‌ها از مراتع خارج شوند، در غیر این صورت مراتع از بین می‌روند. این راهم دلیل خیانت شاه می‌دانستیم.

پس از انقلاب در دوران مجلس از موضع کمیسیون برنامه و بودجه به اقدام‌های کمیسیون کشاورزی و صنعتی علاقه‌مند بودم و به آنجا سر می‌زدم. آقای دکتر تقی شامخی (رئیس مؤسسه تحقیقات جنگلی) و آقای میر محمدی (رئیس سازمان جنگل‌ها و مراتع) به مجلس آمدند و اعلام کردند به جای ۸ میلیون راس بز که منصور روحانی می‌گفت، باید ۲۰ میلیون راس بز از مراتع خارج شوند و گرنه مراتع نابود می‌شوند. من به خود گفتم آنچه به شاه نسبت می‌دادیم خیانت نبوده، حالا اقرار می‌کنم که در آن زمان اشتباه می‌کردم و اشتباهم ناشی از بدبینی بود. از آنجا که موضع ما نسبت به شاه ستیز و آنتاگونیسم بود هر کاری می‌کرد، بدر داشت می‌کردیم. درباره پذیرفتن ژاندارمری خلیج فارس چقدر به او بسد می‌گفتمی چرا که امریکایی‌ها را از هزینه کردن برای امنیت خلیج فارس معاف می‌کرد. ما با هزینه خودمان در جنگ ظفار شرکت می‌کردیم. شاه بارها از روی دوش امیرالیسم و

انگلیس و امریکای دو طرفه را تقاسمی می‌افتاد اول نظر آنها را می‌گرفت. البته یگانه این گونه نگفته اما بقیه گفته‌اند. اگر هویدا آن گونه با سرعت و بدون شنیدن حرف‌هایش کشته نمی‌شد، یک دنیا حرف برای گفتن داشت، چرا که ۱۳ سال نخست وزیر بود و از سوی شاه هم بی نهایت تحقیر شده بود.

«در خاطرات علم آمده که هویدا قرار ملاقات با شاه داشت. علم به شاه می‌گوید شما اول با او که وقت ملاقات دارد ملاقات کنید و من اینجا هستم. شاه در پاسخ می‌گوید بنگذارید کمی بنشینند تا تحقیر شود.

شاه نسبت به اطرافیان خود وفادار داشت و از نظر اخلاقی فرد متعهدی نبود. در زمان قدرت به همه بد می‌گفت و سرکوب می‌کرد. وقتی کمی ضعیف می‌شد مت می‌کشید. شاه در آخرین کتاب‌هایش به مصدق بسیار بد می‌گوید، ولی در سال ۱۳۵۷ به سراغ مصدق‌ها می‌رود. شاه این عیب‌ها را داشت. او همه رشد صنعتی که بین سال‌های ۱۵ تا ۴۴ اتفاق افتاد را به حساب خود می‌گذاشت، در حالی که ایران مانند موجودی شده بود که انواع و اقسام ظرفیت‌ها را پیدا کرده و آماده جهش شده اما دست و پایش را بسته‌اند. آن گاه وقتی دست و پایش را از یک جهت باز کنند ناگهان جهش می‌کند. یکی از دلایل آن رشد صنعتی، پیدایش نیروی انسانی قوی بود.

انتیاشت سرمایه هم از نظر درآمد نفت وجود داشت که باید سرمایه گذاری می شد، اما شاه همه اینها را به حساب خودش می گذاشت. برخی معایب در خود شاه وجود داشت اما برخی ویژگی‌ها چون استبداد و غرورش ناشی از تلقین اعوان و انصارش همچون طوفانیان بود و به دلیل این بدی‌ها مردم از او نفرت پیدا می کردند. به یاد دارم که در خرداد ۱۳۵۷ در زندان عادل آباد شیراز بودیم و تنها اخبار از طریق رادیو و تلویزیون به ما می رسید. مملکت هم تک صدایی شده بود و تنها شاه حرف می زد و نه کسی دیگر. همک والاس خبرنگار معروف و کهنه کار امریکایی که بر نامه‌ای به نام «۶۰ دقیقه» در یک کانال تلویزیونی امریکا اجرامی کرد و بسیار پرستنده بود، عادت داشت با سران کشورها مصاحبه کند و شکرش این بود که در جریان مصاحبه پرسش می کرد که طرف مقابلش عصبانی نشود. والاس به شاه گفت مردم از شما ناراضی‌هایی دارند. شما چه توصیه‌ای دارید؟ شاه با تبختر ویژه‌اش گفت برعکس، مردم شاه و ملکه را دوست دارند. مک والاس گفت اعلیحضرت شما چهار خودبزرگ بینی نیستید؟ شاه عصبانی شد و گفت مادر فارسی ضرب المثلی داریم که می گوئیم «مه فشانده نور و سگ عوعو کنده» ما که در زندان این جمله او را شنیدیم بسیار عصبانی و ناراحت شدیم که او مخالفان خود را سگ قلمداد می کند. به گفته آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در کتاب «غرور و سقوط» شاه را غرور فرآ گرفته بود. در مقدمه پرسیدید یک رژیم چگونه سقوط می کند، مکانیزم آن همین است که شاه از یک سورد مردم ایجاد نفرت کرد و از سوی دیگر در بین اعوان و انصار خود اگر نگوئیم نفرت، حداقل نوعی تعجب و شگفتی ایجاد کرد و افرادی چون طوفانیان در لحظه‌ای که شاه به کمک نیاز داشت به او کمک نکردند. ارتشید قره باغی که بعدها رئیس ستاد ارتش شد اعلام کرد که ارتش دیگر در سیاست دخالت نمی کند.

«گفته می شود در آستانه انقلاب، سران ارتش با مخالفان و معترضان رایزنی می کردند و دنبال تأمین آینده بودند و به شاه اعتماد نداشتند، آیا در این زمینه خاطره‌ای دارید؟

□ در همان پاییز ۱۳۵۷ که مهندس بازرگان از پاریس و ملاقات مرحوم امام برگشته بود، در جلساتی که به نام شورای نهضت آزادی داشتیم، حاج سید مرتضی جزایری و بهرام بهرامیان، با دربار رفت و آمد داشتند. بهرامیان بیشتر عضو نهضت آزادی خارج از کشور بود که با فریدون سبحانی و محمد توسلی همکاری داشت. بعد به ایران آمد و شرکتی به نام «بابک سیستم» راه اندازی کرد. در ضمن کادر علمی دانشگاه پلی تکنیک هم بود. او از نظر جمعی فرد باسوادی بود. در سال‌های ۴۸-۴۷ با آقای جد بابایی که رئیس پلی تکنیک شده بود، درگیر بود و او را به کوتاه آمدن و عدم مبارزه

محکوم می کرد. پدر بهرامیان کارمند شرکت نفت بود و او از این طریق با شاه مراداتی داشت. از طریق پدرش به دربار راه یافت و شاه به مرور با او صمیمی شد. او از سوی شاه برای شورای نهضت آزادی پیام می آورد که شما هر که را بخواهید نخست وزیر می کنم. سید مرتضی جزایری هم با دکتر علی امینی ارتباط زیادی داشت. امینی بود که شاه را واداشت در تلویزیون بگوید پیام انقلاب شما را شنیدیم. در واقع امینی، شاه را راضی کرده بود که این حرف‌ها را بزند. وقتی سپهبد مقدم به جای نصیری به ریاست ساواک رسید، به شدت معتقد بود که ساواک باید با بنابرهای مخالف رابطه مشورتی داشته باشد. شاه خودش مشورت نمی کرد، اما ساواک از او فاصله گرفته بود. رفتار شاه به گونه‌ای بود که اعوان و انصارش از جمله ساواک از خط مشی او فاصله گرفته بودند و هیچ یک حاضر نشدند از او دفاع کنند.

همان طور که می دانید ارتشید قره باغی در سال ۱۳۳۳ رئیس دادگاه تجدیدنظر مایسود، اما همین قره باغی به محکومان پیشین خودش یعنی دکتر سبحانی و مهندس بازرگان، رابطه پیدا کرده بود، به طوری که قره باغی دستور داده بود که مر از زندان شیراز به قصر تهران آورده و آن گاه آزاد کرد. او هم اعلام کرد در کار سیاسی دخالت نمی کند.

«مک والاس» خبرنگار معروف و کهنه کار امریکایی که بر نامه‌ای به نام «۶۰ دقیقه» در یک کانال تلویزیونی امریکا اجرامی کرد و بسیار پرستنده بود، عادت داشت با سران کشورها مصاحبه کند و شکرش این بود که در جریان مصاحبه پرسش می کرد که طرف مقابلش عصبانی نشود. والاس به شاه گفت مردم از شما ناراضی‌هایی دارند. شما چه توصیه‌ای دارید؟ شاه با تبختر ویژه‌اش گفت برعکس، مردم شاه و ملکه را دوست دارند. مک والاس گفت اعلیحضرت شما چهار خودبزرگ بینی نیستید؟ شاه عصبانی شد و گفت مادر فارسی ضرب المثلی داریم که می گوئیم «مه فشانده نور و سگ عوعو کنده»

یعنی قره باغی هم مستقل از شاه با میلیون و مدهیون تماس داشت به این معنا که آینده خود را در اپوزیسیون می دید؟

□ بله، این طور بود. من نمی گویم به شاه خیانت کرد، ولی کارهای شاه را قابل دفاع نمی دانست. من فکر می کنم یکی از دلایلی که عصر ۲۱ بهمن به دستور امام حکومت نظامی شکسته شد و مردم به خیابان آمدند این بود که امام می دانست ارتش نمی تواند بیامی خواهد مقاومت کند.

«جریان راسم و اعتراضی که به شاه شد چه بود؟

□ در سال ۱۳۵۲ به دنبال پیروزی جنگ اکبر ۱۹۷۳، قیمت نفت به یکباره چهار برابر شد. از سه دلار و چند سنت به ۱۲ دلار و بعد ها ۱۴ دلار رسید. در آمد دولت خیلی زیاد شده بود. بورسروازی کمپرادور به حدی از رشد مالی رسیده بود که چندین بانک کمپرادور هم تشکیل شده بود. در سایه طبقه بورژوازی کمپرادور یک طبقه تحصیل کرده ایرانی در خارج و داخل کشور به وجود آمده بود که هم تحصیل کرده و هم صاحب آرمان بودند و دیدگاهشان وابسته نبود. هم ما و هم شاه از این طبقه با این آرمان‌ها غافل بودیم.

«کارشناسان سازمان برنامه که ملی فکر می کردند! □ بله، شاپور اسخ معاون سازمان برنامه هم بهایی بود و هم وابسته. عبدالمجید معجیدی هم در برابر شاه شخصیت مقاومی نداشت. شاه در چنین فضایی آمد و گفت حالا که در آمد ما بالا رفته باید اعتبارات برنامه پنجم را در برابر کنیم. کارکنان سازمان برنامه یک سو با شاه مخالف بودند و از سوی دیگر جرات نداشتند اما آقای مژلومیان، از کارشناسان ارشد سازمان برنامه انسان خالص و بی‌الایشی بود. او در اعتراض به دستور شاه مطلبی به این مضمون نوشت و امضا کرد که نکند این کارها را. درست است که در آمد ما زیاد شده ولی طول راه‌ها و تعداد بنادر و تأسیسات بندری برای تخلیه بار که دو برابر نشده است؟ تعداد کارشناسان و مدیران که دو برابر نشده است، همه اینها به «تورم» تبدیل می شود. وی تأکید می کند این کارها را نکنید بوی خون می دهد. مژلومیان این مطلب را در کنگره راسم و در برابر شاه گفته بود.

آقای معین فراورا که تحصیل کرده هاروارد بود پس از انقلاب به من معرفی کرد و من او را به ریاست مؤسسه برنامه ریزی منصوب کردم. شاه به این حرف‌ها گوش نکرد و اعتبارات را دو برابر کرد و در نتیجه ۷۰۸۰ در صد برنامه پنجم اجرا نشده بود که برنامه ششم آمد که برنامه ششم اصلاح اجرا شد. ما تا سال‌ها پس از انقلاب به تمام کردن و اجرای برنامه پنجم مشغول بودیم.

من بعد از انقلاب که رئیس برنامه بودم و در خدمت از این کارشناسان سازمان برنامه، درس‌ها و تجربیات بسیاری آموختم، اما شاه این کارشناسان را بر نمی تابد.

اسفند ۱۳۸۸ و فروردین ۱۳۸۹